

راههای تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمانان

استاد محمد واعظزاده خراسانی

دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

استاد آیه الله محمد واعظزاده خراسانی، شخصیت فرهیخته‌ای است که بیش از هر چیز با اندیشه‌های تقریب‌جویانه و تلاشهای مصلحانه در راه نزدیکی مذاهب اسلامی به یکدیگر شناخته شده است. در نوشتاری از ایشان که در پی می‌آید طرحهای عملی وحدت و تقریب مذاهب اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ایشان این طرحها را در دو دسته متمایز طرحهای سیاسی و علمی تقریب مذاهب مورد بحث قرار داده است. در بخش نخست از طرحهای سیاسی که در مسیر تحقق وحدت مسلمین به کار آید سخن به میان آورده و آنها را در چهار بخش توضیح می‌دهد:

نخست؛ طرح حکومت واحد اسلامی در جهان که به عقیده نامبرده با توجه به واقعیات جاری در کشورهای اسلامی از حدّ خیال و آرزو فراتر نمی‌رود.

دوم؛ طرح تشکیل اتحاد جماهیر اسلامی که گرچه می‌تواند روشی عملی برای همگون کردن سیاست خارجی و اقتصاد و پاسداشت فرهنگ و تمدن

اسلامی باشد ولی به دلیل موانع سیاسی و اجتماعی و تضاد موجود بین گروه‌های اسلامی در جهان اسلام مجالی برای تحقق عملی نمی‌یابد.

سوم؛ طرح وحدت رهبری یا شورای رهبری که در جهان اسلام موافقان و منادیانی داشته و به عقیده نامبرده با واقع‌نگری شرایط کنونی جهان اسلام هم سازگارتر است.

چهارم؛ طرح پیمانهای همکاری مشترک کشورهای اسلامی در ابعاد مختلف، فرهنگی، دفاعی، اقتصادی است که ریشه در دستوره‌های قرآن و سنت داشته و اگر به درستی مورد اجرا گذاشته شود سهم مهمی در گرد آوردن مسلمین و تقویت توان آنها خواهد داشت.

در بخش دوم نامبرده در زمینه طرح‌های علمی تقریب از یازده طرح قابل تصور یاد کرده و بیش از همه به تبیین جوانب دو طرح آخر می‌پردازد. به گفته وی دهمین طرح پیشنهاد مرحوم آیت الله العظمی بروجردی است که بر اساس آن باید از طرح مسائل تاریخی مربوط به خلافت پیامبر و بعضی از موضوعات حساسیت‌آفرین بنا بر ضرورت خودداری کرده و بر اصل «مرجعیت علمی اهل بیت» تأکید کرد. وی بر این باور است با این رویکرد می‌توان راهی به روی پیروان مذاهب اسلامی گشود که به مطالعه و بررسی مذهب اهل بیت رو آورند. چنانچه همین رویکرد در گرایش تقریبی دار

التقریب قاهره مثمر ثمر واقع شد. ضمناً در این رویکرد هیچ‌یک از مبانی و اصول کلامی و عقیدتی مذاهب هم فدا نمی‌شود. به گفته ایشان یازدهمین طرح، طرح دارالتقریب قاهره می‌باشد که مبنی بر ارج نهادن و قدر شناسی از همه تلاشها مذهبی و به رسمیت شناختن مذاهب اسلامی و گشودن باب تخییر در پیروی از مذاهب فقهی است، در این طرح لزوم گسترش گفتگوهای فقهی و ترک مجادلات کلامی و تاریخی تأکید به عمل می‌آید و بر این امر اصرار می‌گردد که اختلافات مذهبی ناشی از اختلاف مجتهدان در مسائل فرعی است در حالی که در مسائل ضروری و اجماعی فقه همه مذاهب وحدت نظر دارند.

راههای تقریب مذاهب را به طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: سیاسی و علمی.

طرحهای سیاسی وحدت اسلامی

طرحهای سیاسی، در حقیقت راههای تقریب مذاهب نیست، بلکه عمدتاً مربوط به وحدت اسلامی است. البته، هدف اصلی از طرح تقریب مذاهب اسلامی هم دستیابی به یک نوع وحدت اجتماعی و سیاسی امت اسلام است تا از این راه، مشکلات موجود جهان اسلام حل گردد، هر چند تقریب مذاهب، صرف نظر از نتایج و ثمرات سیاسی و اجتماعی آن، آثار علمی و فرهنگی فراوان از جمله همکاری و تعاون علمی و پژوهشی درباره ابعاد مختلف علوم اسلامی را هم که قطعاً باعث رشد و نمو این علوم است، در بر دارد.

باری، راههای سیاسی وحدت را جمعاً در چهار طرح می‌توان منحصر کرد.

طرح اول - حکومت واحد اسلامی

طرحی که صرفاً در عالم خیال و به عنوان یک آرمان و آرزو، قابل بحث است، ولی به هیچ وجه، قابل عمل و حتی قابل طرح در جامعه اسلامی نیست، دعوت ملتها و کشورهای اسلامی به ادغام کلیه کشورها در یک کشور بزرگ اسلامی است که طبعاً باید تشکیلات گسترده واحدی به وجود آید و همه سازمانهای سیاسی، قضائی، مالی و نظامی کشورهای اسلامی با یک یا چند زبان رسمی و یک پرچم و واحد پول مشترکی در هم ادغام گردد.

این طرح را کسانی زمزمه می‌کنند که حماسه روزگار صدر اسلام را در محدوده زمانی خاصی، به عنوان یک آرمان مقدس دینی و یک الگو برای حکومت اسلامی در دل می‌پرورانند، بدون اینکه به مشکلات کار توجه کنند.

بلی، این حق است که اسلام، در عصر رسول اکرم (ص) و خلفای راشدین، به جز دوران خلافت علی (ع)، که حکومت شام از کالبد خلافت جدا گردید، مسلماً دارای

حکومت واحد بوده است، در دوران نود ساله حکومت بنی امیه نیز، هر چند در گوشه و کنار، طغیانها و شرکشیها در حال رشد بود، ولی به هر حال، یک حکومت مرکزی مقتدر، وجود داشت و طغیان یا به تعبیر رایج آن روز، خروج علیه حکومت مرکزی، موفق به تشکیل حکومت نگردید.

در آغاز دوران بنی عباس نیز، وضعیت به همین منوال بود، یعنی یک حکومت مرکزی نیرومند و گسترده، وجود داشت همراه با طغیانهای متعدد در شرق و غرب و مرکز حکومت، از سوی علویان یا خوارج یا شورشهای محلی دیگر تا اینکه در نیمه دوم قرن دوم هجری، دو حکومت مستقل و انشعابی در مغرب اسلامی توسط دو گروه متخاصم، یکی علویان (ادارسه) توسط «ادریس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی (ع) در کشور مغرب (مراکش کنونی) در سال ۱۷۲ هـ و دیگری در لیبی و تونس کنونی از سوی آل رستم خارجی مذهب، توسط سرسلسله آنها عبدالرحمن بن رستم (م ۱۷۱ هـ) در سال (۱۶۱ هـ) تأسیس گردید. هر کدام از آن دو حکومت رقیب و معاند در دو نقطه مقابل قرار داشتند در حالی که یکی طرفدار علی (ع) و دیگری دشمن او بود، به حکومت خود ادامه دادند.

در شرق عالم هم دولتهائی انشعابی در تواریخ ضبط شده است، مانند صفاریان و برخی دیگر.

همچنان که در زمان منصور دوانیقی (م ۱۵۸ هـ) دومین خلیفه عباسی دولت اموی اندلس، به دست عبدالرحمن الداخل (م ۱۷۲ هـ) رسماً مستقل گردید و دیگر هیچگاه اندلس، زیر سلطه بنی عباس در نیامد.

در اواسط و اواخر خلافت بنی عباس، چند حکومت نیمه مستقل ولی به ظاهر تسلیم مقام خلافت در شرق اسلامی یکی پس از دیگری و یا همزمان وجود داشتند تا نوبت رسید به حمله مغول، که به تدریج حکومتهای مستقلی در شرق و غرب اسلامی با سلسلههای گوناگون به وجود آمد و این وضع همچنان تا دوران کنونی ادامه دارد.

از قرن دهم به بعد عمده سه امپراطوری نیرومند در بخشهای عمده‌ای از کشورهای اسلامی حکومت کردند:

۱ - خلافت گسترده و طولانی عثمانی (۱۵۱۶ - ۱۹۲۴ م) که تقریباً از غرب تا اواسط افریقا و از شرق تا حدود کشور عراق به اضافه کلیه کشورهای عربی را در بر می‌گرفت، با مذهب سنی و عمدتاً حنفیّه

۲ - سلسله سلاطین صفویه (۸۸۱ - ۱۱۱۵ ش) در ایران، با مذهب رسمی شیعه اثنی عشری که از مرز کشور عثمانی تا بخش مهمی از کشورهای شمال و شرق ایران را در اختیار داشت.

۳ - امپراطوری عظیم تیموریها در شبه قاره هند.

هر یک از این حکومتها به تدریج دستخوش تحولات گردید و سرانجام در محدوده خاص کنونی محدود شد و یا مانند تیموریهای شبه قاره به کلی از بین رفتند و یا به دولتهای متعدد منشعب و یا تحت استعمار شرق و غرب قرار گرفتند، که شرح آنها را باید در کتابهای تاریخ خواند.

باری، همان طور که گفتیم، حماسه دولت مقتدر اسلامی، برخی از مسلمانها و بیشتر اهل سنت را در اواخر عهد عثمانی، پیش از جنگ بین الملل اول، به فکر تجدید حیات، خلافت و حمایت جدی از خلافت واحد جدید انداخت، داستان نهضت خلافت در شبه قاره هند و در مصر، معروف است هم اکنون بسیاری از مسلمانان انقلابی در مصر و برخی از کشورهای دیگر، همین آرزو را در سر می‌پروراندند.

گفته می‌شود سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی (م ۱۳۱۵ هـ) همین فکر را دنبال می‌کرده است. هر چند درست معلوم نیست که هدف سید از دعوت سران کشورهای اسلامی و عمده فراخوانی خلیفه عثمانی، سلطان عبدالحمید (۱۲۲۱-۱۲۹۷ ش) و ناصر الدین شاه (م ۱۳۱۳ هـ) به وحدت، چه بوده است؟ و خود نیاز به بررسی دقیق دارد که انشاءالله در کنگره یکصدمین سالگرد وفات سید جمال الدین اسدآبادی باید در

مورد آن بحث شود. ولی قدر مسلم آن است که سید، در تمام دوران عمر خود، بیداری مسلمانان و وحدت سیاسی آنان را به خصوص در اواخر عمر خود که در کشور عثمانی، طرح اتحاد اسلام را تبلیغ می‌کرد. نصب العین خود قرار داده بود. البته سید جمال الدین، با همه کوششهایی که انجام داد به آرزوی خود نرسید. باید دید آیا اساسنامه‌ای برای این امر مهم تهیه کرده بوده است یا خیر؟

به هر حال، علت این که گفتیم این یک طرح آرمانی صرف است نه یک طرح عملی، آن است که اولاً حکومت‌های متشتت و متنوع کشورهای اسلامی هرگز حاضر نمی‌شوند دست از قدرت و مکتب و موقعیت خود، بردارند. و این مطلب نیاز به توضیح ندارد.

ثانیاً: بر فرض، حکومتها به این امر تن دهند، ملت‌های مسلمان با نژادها، قومیتها، مذہبها و زبانهای خاص خود و با ذهنیتی که هر کدام از ملیت و قومیت خود دارند و با توجه به بیداری و حساسیت روح ملی گرائی در صد ساله اخیر به تقلید از غرب در همه این ملت‌ها، که با کوشش و توطئه همه جانبه استعمار، روز به روز به آن دامن زده می‌شود، به این امر رضایت نخواهند داد. ما می‌دانیم که کشورهای استعمارگر غربی، احیای روح ملی گرائی را در بین ملت‌های اسلامی بهترین وسیله تفرقه و جدائی این کشورها تشخیص داده‌اند، تا بتوانند جمعیت یک میلیارد و دویست میلیون نفری مسلمانان را که می‌توانند با وحدت عقیده به اسلام و تکیه بر مشترکات زیاد دینی، با هم متحد شوند از هم دور نگه دارند و هر یک را جدای از دیگری، مورد بهره‌کشی قرار دهند، که داده‌اند.

ثالثاً: بر فرض که ملت‌های مسلمان، هماهنگ عمل کنند و خود را برای تشکیل یک حکومت اسلامی آماده و حکومت‌های غیر اسلامی را هم تسلیم خود کنند. که البته این امر یک فرض و آرزوی بسیار دوری است؛ مگر استعمار شرق و غرب که سالها و در برخی از مناطق، قرن‌ها از تفرقه ملت‌های مسلمان و تعدد حکومت‌های آنها بهره برده‌اند،

می‌گذارند این ایده به منصفه ظهور برسد؟

برای نمونه، صف آرائی مستکبران را در قبال انقلاب اسلامی شکوهمند ایران و در قبال نهضت‌های اسلامی الجزائر، سودان، مصر، بوسنی و هرزگوین و دیگر مناطق، می‌بینیم که چطور شرق و غرب، بر جلوگیری از به ثمر رسیدن و موفقیت این نهضتها هم داستانند و عزم را جزم کرده‌اند که نگذارند انقلاب اسلامی ایران در جای دیگر تکرار شود. با اینکه آن نهضتها خاص کشورهای خودشان است نه مربوط به کل جهان اسلام، یعنی مثلاً انقلابیون الجزائر، بر آن نیت هستند که در الجزائر حکومت اسلامی برقرار کنند و همچنین انقلابیون مصر و دیگر نقاط.

با همه این امور، نباید انکار کرد که یک نوع بیداری و هشیاری اسلامی و به قول عربها «الصحوه الاسلامیه» در حال رشد است و اختصاص به یک نقطه یا یک منطقه ندارد، بلکه سراسر عالم اسلام، حتی کشورهای جدا شده یا خود مختار شوروی سابق مانند «چچن اینگوش» را هم فرا گرفته است. ولی آنچه در کلیه این انقلابها به چشم می‌خورد و ندای که از آنها به گوش می‌رسد، همانا تشکیل یک نوع حکومت اسلامی در منطقه و کشور خودشان است. آن هم با عناوین و برنامه‌های گوناگون و غیر همگون و یا نداشتن افراد عالم، صالح، کارآمد و مسلمان.

شاید بسیاری از این هواخواهان حکومت اسلامی، هنوز نمی‌دانند که چه می‌خواهند و چه نوع حکومت اسلامی با چه نظامی را می‌خواهند تأسیس کنند. ولی به هر حال، این فریادها، بسیار مقدس است و آینده خوشی را برای اسلام و مسلمانان، نوید می‌دهد. البته، اگر رهبران این نهضتها درست بتوانند از این همه احساسات پاک اسلامی بهره بگیرند.

متأسفانه در بطن این حرکت‌های اسلامی تضادها و ناهمگونی‌هایی به چشم می‌خورد، مثلاً در کشور مصر، بیش از هشت حرکت اسلامی وجود دارد که برخی از آنها حکومت فعلی را اسلامی می‌دانند و قیام در برابر آن را جایز ندانسته و اصلاح

نهایی را به آخر الزمان موکول می‌کنند. عیناً مانند برخی از مقدسین سنتی خودمان، که در برابر انقلاب اسلامی ایران، بی‌تفاوت یا مخالف بوده و هستند و اصلاح امور شیعه را به آخر الزمان و عصر ظهور حضرت ولی عصر (عج) محوّل می‌نمایند. در این خصوص، یعنی خطّ مشی این حرکت‌های اسلامی و نقاط وحدت یا اختلاف آنها، باید بحث دقیقی به عمل آید تا بتوانیم از ماهیت و آینده هر یک، دور نمائی ترسیم کنیم.

باری، این حرکتها بسیار مبارک است، انقلاب اسلامی ایران هم از آنها حمایت و استقبال کرده و می‌کند. معنی صدور انقلاب هم، که امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) و رهبر معظم انقلاب و دیگر شخصیت‌های ما عنوان کرده و می‌کنند، بیش از این نبوده و نیست که مسلمانها بیدار شوند و در صدد تشکیل حکومت اسلامی و به کرسی نشاندن احکام و مقررات اسلام برآیند. اما همه این بزرگان، دعوت مسلمانها به تشکیل یک حکومت فراگیر اسلامی را علناً نفی می‌کنند.

مسلماً این حرکت‌های اسلامی زمینه را برای دو طرح دیگر که بعداً خواهیم گفت آماده می‌کند که این خود بسیار مغتنم بوده و نباید از آن دست برداشت بلکه مسلمانها باید خود را برای نتیجه‌گیری از این حرکتها، آماده سازند.

طرح دوم - تشکیل اتحاد جماهیر اسلامی

البته اگر مراد از این عنوان تشکیل کشور واحد فدرال از نوع اتحاد جماهیر شوروی سابق، یا ایالت‌های فدرال آمریکا باشد که به همان فرض اول بر می‌گردد و طبعاً مستلزم تشکیل حکومت واحد مرکزی و جمهوریهای خود مختار محلی است و به نظر می‌رسد تفاوتی با طرح اول ندارد جز در اسم و پاره‌ای از اختیارات محلی.

اما اگر مقصود آن باشد که هر یک از کشورهای اسلامی جمهوری مستقلی باشد با حفظ امنیت، زبان، پرچم، و پول خود، ولی یک نوع همبستگی و همکاری و تعاون در

قلمرو سیاست خارجی و اقتصاد و صنعت و ارتش با هم داشته باشند، در این فرض، این یک طرح دیگری است غیر از طرح اول، و باید در اطراف آن بحث و اساسنامه و مقررات و نحوه این همکاری را تدوین کرد.

به نظر می‌رسد، در صورت تحقق این آرزو که مسلماً امری ممکن و عملی است و به هیچ وجه مانند طرح اول صرفاً امری خیالی و آرمانی نیست، باید برای همگون کردن سیاست خارجی، اقتصاد، پاسداری از فرهنگ، تمدن، قومیتها، زبانها و مذاهب اسلامی، طرحهایی تهیه شود و به مرحله عمل درآید.

ظاهراً هدف اصلی طراحان سازمان کنفرانس اسلامی هم، چنین چیزی بوده که تاکنون جز در موارد خاصی، ناموفق بوده است. در هر حال، قابل مطالعه و بررسی است و مسلماً باید در کمیته‌ای مرکب از نمایندگان کشورهای اسلامی با معلومات بالای سیاسی، اقتصادی و مذهبی، اساسنامه کامل و نهایی آن تهیه شود.

اما مشکل، همان مشکل «چه کسی زنگ را به گردن گریه ببندد» است. مگر نه این است که آن نمایندگان را همین دولتهای به ظاهر اسلامی وابسته به استکبار جهانی و احياناً متعهد در قبال آمریکا و صهیونیسم، باید تعیین نموده تا طرح کامل را تهیه کنند، آن گاه آن دولتها این طرح را در کشورهای خود پیاده کنند؟ این کار نه با ماهیت بسیاری از این حکومتها سازگار است، و نه با تعهدی که در قبال سازمانهای بین‌المللی و دولتهای بزرگ دارند علت شکست یا ناکامی سازمان کنفرانس اسلامی هم همین است. بسیاری از دولتمردان و قشری عظیم از مردم این کشورها هم، به انگیزه‌های گوناگون ملی، قومی و مذهبی با این فکر مخالف‌اند. و خواهند گفت پدران ما سعی کرده‌اند، برای ما کشوری مستقل، با نظم، مذهب و ملیت خاص فراهم کنند و ما به میراث آنان پای بند و به راه آنان متعهد هستیم.

باری، به عقیده اینجانب، اگر این بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی بخواهد به نتیجه قابل قبول و مفید به حال اسلام و مسلمین برسد، باید حرکت‌های اسلامی در

مسائل کلی، یک نوع هماهنگی بین خود به وجود آورند و بر اصولی مشترک و مورد اتفاق، همدستان شوند، و گرنه طبیعت متضاد این حرکتها بر فرض موفقیتشان، آنها را در قبال هم قرار می‌دهد، بگذریم از توطئه‌های استعمار و صهیونیسم که از این شکافها و تفاوتهای مسلکی، نهایت استفاده را خواهد برد.

به طور مثال فکر وهابیت با گرایش سلفی‌گری، اگر از شر سیطره آمریکا نجات یابد و بتواند حکومتی اسلامی و مستقل تشکیل دهد. آیا موضع آن در قبال انقلاب اسلامی ایران چه خواهد بود؟ جز همین است که الآن وجود دارد؟ انقلابیون و سنتگرایان کشور سعودی که هم اکنون در قبال آن حکومت وابسته به آمریکا، صف آرای کرده‌اند، وهابی‌تر از دولت فعلی سعودی و کاتولیک‌تر از پاپ هستند. بسیاری از آنها بر این باورند که باید همه شیعه‌ها بلکه همه پیروان دیگر مذاهب اسلامی را قتل عام کرد، زیرا آنان مشرکند. این گفته، یک اتهام به آنان نیست، بلکه یک واقعیت است.

از میان رهبران انقلاب اسلامی الجزائر، مقاله علی بلجاج، یکی از دو رهبر انقلاب را خواندم، که چطور به جمهوری اسلامی ایران، در قبال حکومتی بعثی ضد دینی عراق، حمله‌ور شده و یک دوره تاریخ اسلام را علیه مذهب شیعه بسیج کرده است.

عین این تضادها، در بین احزاب و گروههای اسلامی مصر، اندونزی، مالزی، هند، پاکستان، بنگلادش، ترکیه و در میان رهبران انقلابی و مسلمان اروپا و آمریکا به چشم می‌خورد. با این گرایشهای متضاد، بر فرض موفقیت آنها، چه می‌توان کرد؟ این است که می‌گوییم از همین الآن باید به فکر آن روز باشیم، بلکه برای تضادهای فعلی این گروهها هم باید راه حل عملی و قابل قبول، پیدا کرد قبل از اینکه استعمار و صهیونیسم طرحهای مودیانه و توطئه‌های پیچ در پیچ و حساب شده‌شان را به مرحله عمل در آورند و نهضتها و گروههای انقلابی مسلمان را به جان هم بیندازند. همان طور که در افغانستان، ما شاهد برادر کشی و ادامه جنگهای خانمان برانداز بین گروههای جهادی

که سالها با استعمار شوروی دست و پنجه نرم کردند و دشمن را از خاک خود بیرون راندند هستیم.

نظیر این نوع درگیری در بین انقلابیون سایر کشورها مانند اندونزی، الجزایر، مصر و پاکستان در آغاز استقلالشان و حتی تا حدودی در ایران انقلابی وجود داشت که به لطف حق، جناحهای انحرافی در ایران شکست خوردند. اما در الجزایر، اندونزی و پاکستان، جناح غیر مذهبی و ملی گرای انقلاب، قدرت را بدست گرفته و به قول یکی از انقلابیون مسلمان الجزائر که به دوست دوران تحصیل خود (بنی صدر) گفته بود: تو داری مانند «بن بلا» که انقلاب اسلامی الجزائر را دزدید، انقلاب اسلامی ایران را می دزدی. بلی داشتند انقلاب را می دزدیدند و از راه اسلامی خود، منحرفش می کردند که هشیاری و اقدام به موقع امام، از آن مانع گردید.

این نوع دزدی انقلاب، در همه حرکت‌های اسلامی موجود در جهان بر فرض موفقیتشان، قابل پیش بینی است و باید از هم اکنون رهبران مسلمان این حرکتها به هوش باشند، و با پیروی از ایران انقلابی و امام امت و با تدابیر عاقلانه، جلو این خطر را بگیرند.

باری، سخن در طرح دوم وحدت سیاسی اسلام بود که به یک نوع «اتحاد جماهیر اسلامی» عقیده داشت و بحث در آن به طول انجامید و هنوز هم بجای بحث دارد.

طرح سوم - وحدت رهبری یا شورای رهبری

این طرح، در ایران اسلامی طرفداران جدی دارد و از مطاوی سخنان امام امت و رهبر عالیقدر انقلاب و دیگر شخصیت‌های انقلابی کشور نیز تأکید بر این نوع از وحدت اسلامی، استنباط می گردد. ما نخست درباره وحدت رهبری و بعداً درباره شورای رهبری بحث می کنیم.

در بین منادیان وحدت اسلامی که با مجمع جهانی تقریب به گونه‌ای تماس دارند

حامیان فکر وحدت رهبری کم نیستند، از جمله برخی از اعضای شورای عالی مجمع، کسانی مانند دکتر کلیم صدیقی رئیس مؤسسه تحقیقات اسلامی لندن، استاد ابراهیم زکزکی رهبر حزب وحدت اسلامی نیجریه، استاد محمد هادی آونگ رهبر انقلابی مالزی و دیگران، دائماً در مقالات و سخنرانیهای خود در کنفرانسهای وحدت اسلامی که از سوی مجمع جهانی تقریب، هر سال در هفته وحدت برگزار می‌شود بر این نوع وحدت اصرار دارند.

ما نیز این طرح را نسبت به واقع‌نگری با شرایط کنونی جهان اسلام، و نیز با سنتهای صدر اسلام در بین شیعه و اهل سنت یعنی با سنت امامت و سنت خلافت، موافق‌تر می‌بینیم. به خصوص پس از استقرار نظام رهبری در جمهوری اسلامی ایران که تجربه‌ای بسیار موفق بوده است و به رأی العین در حیات امام امت و در حال حاضر، شاهد هستیم که وحدت رهبری، بسیاری از مشکلات داخل کشور و دیگر مجامع اسلامی را در حد امکان، حل و فصل می‌کند. تا جایی که نظام و رهبری انقلابی ایران، نقطه امید بسیاری از جمعیتها و حرکتهاى اسلامی بوده و به قول معروف ایران «ام القرای» جهان اسلام به شمار می‌رود.

بلی، این طرح، تقریباً نقد است و بقیه طرحها نسبه. منتها باید در کیفیت برقراری «رهبری واحد اسلامی» در کل جهان اسلام، و نسبت به همه ملت‌های مسلمان و حکومت‌های اسلامی، راههای عملی را بررسی و آئین‌نامه‌ای برای آن تدوین کرد.

طرح وحدت رهبری اسلامی، دو جنبه کلی و جزئی دارد یا (کبروی و صغروی) به این معنا که یک وقت ادعا این است که به طور کلی، رهبری واحد، راه وحدت اسلامی است و یک وقت علاوه بر آن حکم کلی، می‌گوییم پیروی از رهبری واحد ایران اسلامی بهترین راه وحدت اسلام است.

نظر نخست را با دو دلیل می‌توان تأیید کرد:

۱ - همانطور که اشاره شد این طرح با سنتهای اسلامی فریقین موافقت دارد. در

کتابهای کلامی فریقین بر وحدت امام در هر عصر، و بر وحدت خلیفه در هر زمان در کل دار الاسلام، تأکید شده است. از نظر شیعه اثنی عشری که امام را معصوم و منصوص از جانب خدا و رسول (ص) می‌دانند، وحدت امام در هر عصر، از ضروریات مذهب است. اما در نظر شیعه زیدیه که امام را معصوم و منصوص نمی‌دانند و صرفاً شجاعت، علم و عدالت و از نسل پیغمبر بودن به اضافه قیام به سیف را شرط صحت امامت می‌دانستند، این مسأله مطرح است که آیا در یک زمان چند امام با این اوصاف می‌توانند مشروع باشند یا خیر؟ اما عملاً در برخی از اعصار ائمه زیدیه متعدد بوده‌اند.

در مذهب خوارج بخصوص «اباضیه» که اینک تنها فرقه معتدل باقی مانده آنان است، وحدت رهبری و امام قطعیت داشته است. آنان به دو نوع امام عقیده داشتند: امام دعوت، که می‌تواند متعدد باشد، امام قیام که حتماً باید واحد باشد. به هر حال، در قرون اولیه اسلام، وحدت رهبری در میان همه فرقه‌های اسلامی، یک امر قطعی و ارتكازی شمرده می‌شده است. هم اکنون نیز در ذهن اکثر طرفداران اسلام سیاسی و انقلابی، این ذهنیت سنتی اسلام وجود دارد.

۲ - در همه نهضت‌های سیاسی، وحدت رهبری و وجود کسی که حرف آخر را بزند شرط است. علت عمده موفقیت انقلاب اسلامی ایران هم، همان وحدت رهبری بود همچنانکه سبب اصلی عدم موفقیت حرکت‌های اسلامی دیگر کشورهای مسلمان به طوری که قبلاً اشاره شد، تعدد رهبران است.

اما نظر دوم را چنین می‌توان توجیه کرد که به هر حال در ایران، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام امت، در قانون اساسی شرایط و مقررات خاصی برای انتخاب رهبر تدوین گردیده که با شرایط همه مذاهب اسلامی برای امام یا خلیفه یا ولی امر تقریباً وفق می‌دهد، در کیفیت انتخاب رهبر و شرایط و وظایف وی دقت کافی و احتیاط لازم رعایت شده است و بطور حتم در جهان اسلام در گذشته و حال، چنین قانونی درباره ولی امر مسلمین وجود نداشته است.

این قانون بی سابقه پس از یک بار تجربه، در آن تجدید نظر به عمل آمده و اینک سالهاست که بدان عمل می شود. به عبارت دیگر، رهبری اسلامی، در ایران جا افتاده و در جاهای دیگر نمونه ندارد. و با شرائطی که در آن کشورها به چشم می خورد، استقرار چنین رهبری بسیار بعید به نظر می رسد. به علاوه، ما ظرف این چند سال، شاهد بوده ایم که تنها ایران اسلامی در همه حوادث جهان اسلام نقش عمده را به عهده داشته و در قبال همه خطرات و حملات سینه سپر کرده است، علت آن هم، استقلال سیاسی و فرهنگی ایران و عدم تعهدش در قبال قدرتهای جهانی و زورگو می باشد. در حالی که دیگر کشورهای اسلامی هر کدام به گونه ای در قبال دیگران تعهد دارند و نمی توانند با این صراحت و صلابت در قبال دشمنان اسلام ایستادگی کنند. یکی از سران آفریقا به مقام معظم رهبری هنگام سفر ایشان به آفریقا در دوران ریاست جمهوری گفته بود، شما خدا را شکر کنید که در شرایطی هستید که می توانید در برابر ابر قدرتها به این محکمی حرف بزنید من اگر یک بار، با آنها اینطور سخن بگویم روز بعد در اینجا نیستم.

خوب، حالا که دیگران از چنین رهبری سیاسی مذهبی با قدرت و مخلص و صریح برخوردار نیستند، پس لااقل در مسایل و حوادث مهم که به همه جوامع اسلامی تعلق دارد، دست کم رهبر انقلاب ایران را پیشاهنگ خویش سازند و از او حمایت کنند تا حرفی را که آنان نمی توانند بزنند، او بزند و از جانب همه سخن بگوید و عمل کند. این امر، کمترین مسئولیت را برای آنان در بردارد، در عین حال، بار آنان را سبک و وظایف رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران را سنگین تر می کند. رهبر انقلاب، آن وظیفه سنگین را به عهده می گیرد به شرطی که دیگر دولتها و ملت های اسلامی بایستند و از وی حمایت کنند.

به نظر می رسد این کار، با استقلال هیچ کشوری تضاد ندارد زیرا معنی آن این است که کشورها در کلیه امور سیاسی، اقتصادی، مذهبی و ملی خود آزاد و مستقل

می‌باشند و کسی در کار آنان دخالت ندارد، تنها آنان از لحاظ تعهد به اسلام، و در دفاع از اسلام و مسلمین، در شعاع رهبری اسلامی، همه در یک صف واحد [صفاً کأنهم بُنیانٌ مَرصوصٌ] می‌ایستند و در مواقع ضروری از او حمایت می‌کنند.

این نوع از رهبری برای همه مفید است و ضرر ندارد، تعهد به این رهبری، بسیار بسیار کم‌مایه‌تر از تعهدی است که کشورهای اسلامی، در برابر خلافت عباسی در دوران ضعف و انحطاط آن داشتند. در آن دوران، اکثر کشورهای اسلامی در امور داخلی و در جنگ و صلح و انتخاب پادشاه و امیر، مستقل بودند تنها رابطه آنها با مرکز خلافت در فرستادن مالیاتی به نام خراج و گرفتن فرمان از دست خلیفه جهت مشروعیت خود بود و دیگر هیچ. اما در رهبری مورد بحث ما، هیچ یک از این دو امر یا چیزی کمتر از آن وجود ندارد. و اصلاً تعهدی برای دیگران به وجود نمی‌آورد مگر تعهد دینی و اسلامی.

باری، اگر روزی مسلمانها بخواهند با طرح وحدت رهبری موافقت کنند، حتماً باید در کمیته‌ای مرکب از نمایندگان آنان، شرایط و حدود آن مشخص و به همه اعلان گردد که مشکل عمده، همان دولتهای وابسته هستند و نفوذ بیگانگان.

اما شورای رهبری که برای اولین بار در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطرح گردید، دو معنی دارد و در هر دو معنی در این قانون، پیش‌بینی گردیده است. اول اینکه از سوی مجلس خبرگان، در صورت عدم برجستگی ویژه یکی از فقها برای رهبری، چند نفر که دارای شرائط رهبری هستند، انتخاب شوند و آن رهبران با مشورت هم دسته جمعی به رهبری امت پردازند، هر چند نحوه کار آنها در قانون اساسی نیامده بود. این نوع از شورای رهبری، در قانون اساسی، قبل از تجدید نظر وجود داشت ولی با تجربه ناموفقی که در شورای قضایی و دیگر شوراها بدست آمد یا به علل دیگر، هنگام تجدید نظر در قانون اساسی، از آن حذف گردید. اما عنوان شورای رهبری در فصل هشتم قانون اساسی به معنی دوم باقی ماند.

دوم اینکه در صورت فوت یا کناره گیری یا عزل رهبر، تا هنگامی که خبرگان، رهبر جدید را انتخاب کنند، شورائی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان، به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را بطور موقت به عهده می گیرد. شورای رهبری به این معنی در حقیقت جانشین موقت رهبر است و فرقی با آن ندارد که قابل بحث باشد.

اما اگر قرار باشد شورای رهبری ثابت و متعلق به همه کشورهای اسلامی باشد، قهراً راه برای شرکت دیگران در گزینش شورای رهبری باز خواهد شد که هر کدام از میان علما و پیشوایان مذهب خود، رهبری را انتخاب کنند و شورای رهبری جامع و فراگیر، مرکب از این رهبران، که منتخب از سوی ملت‌ها یا دولت‌های اسلامی هستند، وظایف رهبری را به عهده بگیرد.

آیا این طرح عملی است؟ آیا سبب نمی شود که رهبری قاطع و صریح و نستوه جمهوری اسلامی ایران، زیر سؤال قرار بگیرد؟ زیرا محدوده اختیار این شورای رهبری، مصالح کل عالم اسلام است نه امور داخلی یک کشور. در این فرض، حکم رهبر انقلاب اسلامی ایران، با همان وظایف و اختیارات، در امور داخلی کشور نافذ است، ولی در مسائل جهان اسلام، با دیگر رهبران، معاضدت خواهد داشت و حکم شورای رهبری در این خصوص، نافذ خواهد بود.

شاید این نوع از شورای رهبری، عملی ترین نوع وحدت سیاسی جهان اسلام باشد که البته باید کیفیت انتخاب سایر رهبران و شرایط آنان، با شرایط قانون اساسی ایران، همگون و هماهنگ باشد.

سوم فرض دیگری را نیز می توان به عنوان شورای رهبری، مطرح کرد، بدین گونه که از سوی کشورهای مسلمان، اعضای شورای رهبری به منظور مشورت رهبر انقلاب اسلامی ایران با آنان در مسائل کلی اسلامی، انتخاب شوند؛ نظر آنان صرفاً نظر مشورتی، اما حق حکم و تصمیم گیری با رهبر انقلاب باشد.

به هر حال، از این جانب بر شمردن راههای مختلف وحدت سیاسی مسلمین است و از سوی متفکران مسلمان، انتخاب یکی از آن راهها و یا پیشنهاد راه دیگری است جز این راهها، به عبارت دیگر این سطور، مصلحت اندیشی و پیشنهاد است به متفکران مخلص و مصلح مسلمان تا چاره‌ای برای مشکل اساسی مسلمانها و درمانی برای بیماری مزمن جهان اسلام یافت شود.

طرح چهارم - پیمانها و قراردادهای تعاون

به نظر می‌رسد این راه، هم اکنون در میان برخی از کشورهای اسلامی وجود دارد مانند پیمان «اکو» میان ایران، ترکیه و پاکستان که بعداً چند کشور دیگر هم به آن ضمیمه شدند. همچنانکه پیمانهای گوناگون دفاعی و اقتصادی و فرهنگی میان کشورهای جهان از جمله ایران، از قدیم رسم بوده و در حال حاضر هم وجود دارد. حقیقت این است که پیمان تعاون در ابعاد مختلف فرهنگی، دفاعی، اقتصادی، بین مسلمین، در متن اسلام نهفته است آیه شریفه: «تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الإثم و العدوان» (مائده، ۲) و حدیث معروف «من اصبح لا یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم» مسلمانها را موظف می‌کند که با هم در کلیه مسائل اسلامی، تعاون و همفکری داشته باشند و به امور مسلمانها اهتمام بورزند. این یک وظیفه حتمی اسلامی است که اگر پیمان و قراردادی هم در بین نباشد، هر مسلمانی بدان مکلف است.

در این مورد باید به چند نکته توجه شود: **اول** این پیمانها می‌توانند جامع باشند یعنی کلیه مسائل دفاعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را در بر داشته باشند همچنانکه می‌توانند منحصر به برخی از این امور باشند. **دوم** پیمانها چه جامع یا غیر جامع، می‌تواند میان همه کشورهای اسلامی یا برخی از آنها منعقد گردد. و هر یک از این دو نوع، طبعاً مشکلاتی را در بر دارد. اولین

مشکل، وابستگی بسیاری از این کشورها به دولتهای بزرگ از جمله آمریکا و انگلیس است و این وابستگی، مانع از اقدام به عقد چنین پیمانهای میان مسلمانان است. حتی اگر از سوی این کشورهای وابسته، مشارکتی هم در این پیمانها صورت گیرد اصل آن پیمان را در کشاکش عمل، زیر سؤال می‌برد. اسرار و رازهای کشورهای اسلامی را فاش می‌کنند و ابر قدرتها را در جریان کلیه امور مسلمانها قرار می‌دهند. این قبیل پیمانها که یک سر رشته در دست ابر قدرتها باشد، بیش از آن که سودی برای مسلمانها داشته باشد، زیان دارد و آن پیمانها را به نابودی می‌کشد یا آنها را بی‌محتوا و بی‌خاصیت می‌کند.

برای نمونه، می‌توان پیمان کشورهای صادرکننده نفت «اپک» را مثال زد. وجود عربستان، سلطان نفت خاورمیانه و دیگر کشورهای نفتی در این پیمان، همواره آن را به سود آمریکا و دیگر کشورهای استعمارگر، سوق می‌دهد و دیگر کشورها هم، چاره‌ای جز تبعیت از آن ندارند.

سوم به نظر می‌رسد مسلمانها باید رأساً و بدون دخالت کشورهای غیر مسلمان، با هم قرارداد ببندند تا از شر دیگران مصون بمانند. هر چند وجود ایادی استعمار در بین کشورهای اسلامی، همان طور که گفته شد، همین اثر سوء را در پیرو دارد و کافی است یک یا چند کشور وابسته مانند «عربستان سعودی» طرف این پیمانها باشد و کل پیمانها را وابسته کند.

پس ما هر راهی که برویم و هر تدبیری برای وحدت سیاسی مسلمین بیندیشیم، شرط اول، عدم وابستگی به ابر قدرتها است که در چشم انداز کشورهای اسلامی، چنین امری به نظر نمی‌رسد.

چهارم این که گفتیم مسلمانها باید مستقلاً و بدون دخالت بیگانگان با یکدیگر هم پیمان شوند، مانع از آن نیست که کشورهای اسلامی در قراردادها و پیمانهای بین‌المللی

از قبیل سازمان ملل، شورای امنیت و پیمانهای فرهنگی، بهداشتی و امثال آنها شرکت کنند. ولی باید یک شرط را رعایت کنند که این قراردادها دست آنان را در تعاون و همکاری اسلامی، در راه مصالح اسلامی نبندد.

من راجع به فاجعه بوسنی هرزگوین نوشته‌ام چاره‌ای برای دفاع از آن مردم مظلوم نیست جز اینکه مسلمانها ارتشی متعهد از جانب خود آماده به خدمت تشکیل دهند، و رأساً به دفاع از آن مردم و سایر مسلمانهای جهان که مورد ستم بیگانگان قرار گرفته‌اند بپردازند، اما قبلاً باید حساب خود را با مجامع بین‌المللی در این خصوص تسویه کنند. متأسفانه، هر وقت مسلمانها خواستند در این قبیل امور همکاری کنند، وابستگی آنان به مجامع و به قراردادهای بین‌المللی، سدّ راه می‌شود و دست آنها را با غل و زنجیر سیاست می‌بندد و آنها را در تصمیم خود که ممکن است صرفاً ناشی از حسّ اسلامی و حسن نیت باشد، ناکام می‌کند، نمونه‌های این ناکامی، در فاجعه فلسطین و قدس، کشمیر، بوسنی و هرزگوین، تاجیکستان، افغانستان، قره‌باغ و دیگر سرزمینهای اسلامی و یا وضعیت نابسامان اقلیتهای مسلمان در جاهای دیگر، کاملاً به چشم می‌خورد، و رسانه‌های گروهی جهان آنها را نشر می‌دهند و گاهی آنها را تحریف هم می‌کنند اما مسلمانها دست بسته آن فجایع را نظاره کرده، گویی اصلاً برای خود مسئولیتی قایل نیستند.

طرحهای علمی تقریب مذاهب

طرحهای علمی تقریب مذاهب به طور خلاصه عبارت است از:

۱ - اکتفا بر مشترکات مذاهب اسلامی و صرف نظر کردن از کل مسائل مورد اختلاف.

۲ - روش «سَلَفِیَه» مبنی بر بازگشت به دوران صحابه و تابعین و طرد کلیه مذاهب مستحدث پس از آن دوران.

- ۳- ترجیح و اختیار یک مذهب، از میان مذاهب موجود و طرد سایر مذاهب.
- ۴ و ۵- ادغام مذاهب در یکدیگر و مصالحه بین آنها و یا قبول همه آنها و مخیر بودن مسلمانها در انتخاب هر کدام از آنها.
- ۶- نظریه ابن ابی الحدید معتزلی، مبنی بر محور قرار دادن علی (ع) پس از پیغمبر که بر خلافت خلفای پیش از خود صحنه گذارده است.
- ۷- نظریه سید امیر علی هندی، مبنی بر این که حادثه غدیر خم، صرفاً نامزد کردن علی (ع) برای خلافت بوده است و نه تعیین او برای خلافت.
- ۸- نظریه «صوفیه» مبنی بر حصر ولایت معنوی بر علی (ع) و خاندانش و نه خلافت و مرجعیت علمی.
- ۹- نظر علامه سمنانی مبنی بر پذیرش مرجعیت علمی علی (ع) و خلافت خلفا هر دو، و فرق گذاردن بین امامت و خلافت.
- ۱۰- پیشنهاد استاد بزرگ ما مرحوم میرور، آیه العظمی بروجردی^۱ (رضوان الله تعالی علیه).

۱. آیه الله العظمی سید حسین بروجردی از مراجع بزرگ شیعه که در دوران خود زعامت حوزه علمیه شیعه را بر عهده داشت. وی علاوه بر سوابق بسیار در علوم و فنون مختلف اسلامی اعم از فقه و اصول و حدیث و رجال به عنوان یک مصلح بزرگ اسلامی شناخته می‌شود. در دوره زعامت ایشان نخستین بار باب مراودات بین مراکز دینی شیعه و اهل سنت در سطح بی‌سابقه‌ای گشوده شد. وی بیش از هر کس به پژوهشهای مقارن در حدیث و فقه اهمیت می‌داد و معتقد بود باید مبانی اصول شیعه را به نحو معتدل و دور از شائبات در جامع و محافل اهل سنت مجال طرح بخشید. استاد واعظزاده خراسانی افتخار شاگردی نزد این مرجع بزرگ شیعه را داشته و شدیداً شیفته شخصیت و افکار ایشان می‌باشد (سردبیر).

تکیه بر مرجعیت علمی ائمه اهل البیت (ع)

نظریه آیه الله بروجردی در راه تقریب مذاهب اسلامی، مبنی بر آن است که شیعه در عصر حاضر، تنها بر مرجعیت علمی اهل بیت (ع) تأکید کند و از طرح کردن مسأله خلافت علی (ع) و خاندانش سکوت نماید. ایشان می فرماید مسائل خلافت، فعلاً مورد نیاز مسلمانان نیست تا درباره آن بحث کنند، امری است تاریخی و مربوط به گذشته، گاهی در جلسات خصوصی حدیث که در منزل ایشان به مناسبت تألیف کتاب جامع الاحادیث الفقیه تشکیل می گردید، می فرمود: اولاً لازم نیست مسلمانها بدانند در گذشته کسی خلیفه بوده و یا نبوده، آنچه امروز مورد نیاز است و همه مسلمانان بدان نیاز دارند این است که بدانند احکام را از چه مأخذی اخذ کنند.

آن مرحوم، گاه به گاه در درس، حدیث ثقلین: «أنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...» را قرائت و درباره آن بحث می گردد، در حالی که من ظرف یازده سال حضور در درس فقه و اصول ایشان حتی یک بار هم نشنیدم وی حدیث «غدیر خم» را که عمده درباره مقام خلافت علی (ع) است مطرح کند.

مرحوم آیه الله بروجردی، به حدیث ثقلین بسیار اهمیت می داد، به اشاره ایشان، آقای شیخ قوام الدین وشنوی واعظ متبع قم، این حدیث را با طرق و متون مختلف آن در رساله ای تدوین کرد و در قاهره مؤسسه دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه آن را منتشر نمود.

این حدیث، جزء احادیث متواتر است و پیش از سنی تن از صحابه آن را نقل کرده اند. یکی از جملات کتاب نفیس عبقات به نقل اسناد و متون این حدیث اختصاص دارد.

مرحوم آیه الله بروجردی در مقدمه کتاب جامع الاحادیث نیز بسیاری از روایات گوناگون این حدیث را از طرق شیعه و اهل سنت گرد آورده ولی نوشته وی ناتمام ماند، و فرزندش مرحوم سید محمدحسن طباطبائی آن را به اتمام رسانید.

آیه الله بروجردی عقیده داشت اگر شیعه در اثبات مذهب خود، به مفاد همین حدیث و به مرجعیت علمی اهل بیت (ع) اکتفا نماید، در زمان حاضر که خلافت، از بین رفته و حساسیتی از این لحاظ در بین اهل سنت وجود ندارد. قادر خواهد بود حرف خود را به کرسی بنشانند و دیگران را قانع سازد که تمسک به اقوال و فتاوی عترت، می‌توانند مسلمانها را دور هم گرد آورد و از اختلاف مذاهب جلوگیری کند.

فکر ایشان، تا حدودی بر جوّ دار التقرب قاهره غلبه کرد و به همین خاطر، بانیان آن مرکز، به نشر رساله «حدیث الثقلین» رضایت دادند، و به این وسیله بر صحت آن حدیث، صحنه گذاردند.

شیخ محمود شلتوت، شیخ اسبق جامع ازهر که از بانیان «دار التقرب» بود در ضمن تفسیر خود در مجله «رساله الإسلام» شماره اول سال سوم به این حقیقت اعتراف کرد که شکی نیست در این که سنت پیغمبر از طریق عترت او ثابت است و با این بیان، میان حدیث ثقلین کتاب و عترت و حدیث دیگر «کتاب و سنت» جمع کرده است. یعنی کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) دو مصدر اصلی دین هستند؛ ولی سنت از طریق عترت ثابت می‌شود.

مرحوم شیخ عبدالمجید سلیم، استاد شیخ شلتوت، شیخ دیگر جامع ازهر، به نقل مرحوم علامه شیخ محمدتقی قمی دبیر کل دار التقرب، می‌گفته است: مذهب شیعه به خصوص از صاحب شریعت مدرک دارد و سایر مذاهب اسلامی، هیچ کدام مدرک خاصی ندارند این گفته برگرفته از حدیث ثقلین است که عترت را در ردیف کتاب خدا قرار داده است.

مرحوم آیه الله بروجردی، با این روش حکیمانه و با حمایت جدی از دار التقرب و مکاتبه با آن و شیخ ازهر، تا حدود زیادی به هدف خود نزدیک و بلکه واصل گردید. زیرا شیخ شلتوت مذهب فقهی شیعه را به رسمیت شناخت و جایز دانست مسلمانها از آن پیروی نمایند همان طور که از مذاهب اربعه و مذهب زیدیه تبعیت می‌نمایند.

نظر تحلیلی طرح آیه‌الله بروجردی

پیداست آن مرحوم، با این طرح، نظر نداشت که اصل مسأله خلافت ائمه (ع) را انکار نماید یا آن را بی‌ارزش و غیر مهم جلوه دهد، بلکه قطعاً از باب مصلحت اندیشی و رعایت «الأهم فالأهم» و با در نظر گرفتن اولویتها و نیازهای ضروری مسلمانان در عصر حاضر، بر مرجعیت علمی ائمه به استناد «حدیث ثقلین» تأکید می‌فرمود و نسبت به خلافت ائمه از باب این که فعلاً مورد نیاز نیست و اصلاً در عالم اسلام، فعلاً خلافتی مطرح نمی‌باشد، سکوت را توصیه می‌فرمود.

اتفاقاً مرحوم علامه «سید شرف‌الدین جبل عاملی» در کتاب نفیس *المراجعات* گفتگوی خود را با مرحوم «شیخ سلیم البشری» که او نیز در عصر خود شیخ جامع ازهر بود، از همین جا آغاز کرده است. شیخ بشری، از وی سؤال می‌کند شما بر مذهب اهل بیت (ع) که از آن تبعیت می‌کنید چه دلیلی دارید؟ سید شرف‌الدین، در پاسخ وی مدارک این امر از جمله «حدیث ثقلین» را شاهد می‌آورد و تا چند «مراجعه» این بحث ادامه دارد تا اینکه بعداً بحث خود را به مسأله خلافت می‌کشاند.

بنابراین شیوه آیه‌الله بروجردی مستلزم نفی مقام خلافت و رهبری سیاسی ائمه اهل بیت (ع) نیست. با توجه به این نکته، در اینجا سؤالی مطرح می‌شود، با توجه به اینکه آیه‌الله بروجردی می‌گوید: مسلمانها در حال حاضر نیاز به بحث درباره خلافت ندارند زیرا خلافتی فعلاً وجود ندارد تا در صحت و عدم صحت آن بحث شود، نظر ایشان نسبت به حکومت اسلامی در حال حاضر چیست؟ آیا با مسأله ولایت فقیه که مبنای حکومت اسلامی ایران است، برخورد دارد یا خیر؟

در پاسخ می‌گوییم: من در این خصوص، نظر صریحی از ایشان در دست ندارم، اما شاگردان «آخوند خراسانی» مانند وی به یک نوع حکومت مشروطه قایل بوده‌اند، و حکومت‌های موجود را در حدی که بر خلاف شریعت عمل نکنند، مشروع می‌دانستند. در مورد حقوق دولتی، نظر «آیه‌الله بروجردی» مبنی بر مالکیت دولت بود. ۱۱

در عین حال، این نظر مسأله ولایت فقیه را نفی نمی‌کند، اجازه‌ای که مرحوم آخوند به وی داده است شامل کلیه مناصب عامه است که باید متن آن را در مقدمه کتاب رجال ایشان ببینند. در هر حال مسلم است که آیه الله بروجردی در صدد تأسیس حکومت نبود، حال اگر آن را حق فقیه می‌دانست، دست یابی به آن را در آن شرایط غیر ممکن می‌دانست. او مرد اقدام بود و نه قیام. راجع به حفظ و صیانت اسلام و حمایت از مسلمین، هر چه از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد و اقدام می‌کرد ولی در صدد قیام علیه دولت نبود و از کسانی هم که انگیزه قیام داشتند حمایت نمی‌کرد.

سنجش طرح آیه الله بروجردی با دیدگاههای دیگر

از میان نظریه‌های یاد شده در تقریب علمی مذاهب، تنها سه نظر، قابل مقایسه با طرح آیه الله بروجردی است. اما بقیه نظرها، مستند علمی ندارند.

توضیح اینکه، نظر اول: اکتفا بر مشترکات و طرد مسائل خلاف، نظر دوم: روش سلفیه، نظر چهارم و پنجم: ادغام مذاهب ادغام مذاهب و تخییر میان آنها، نظر هفتم و هشتم مبنی بر انحصار حق علی (ع) در کاندیدا بودن، برای خلافت یا در ولایت معنوی به شرحی که گذشت، فاقد مبنای علمی هستند. آنها ربطی به نظر آیه الله بروجردی و نقطه مشترکی با آن ندارند. باقی می‌ماند سه نظر دیگر: نظر سوم ترجیح و اختیار یک مذهب، نظر ششم از ابن ابی الحدید که علی (ع) پیش از پیغمبر محور امور مسلمین بوده است. و نظر نهم از «علامه سمنانی» بر اساس فرق میان خلافت و امامت، این سه نظر، نقاط مشترک با نظریه آیه الله بروجردی دارند و قابل مقایسه با آن هستند.

توضیح:

اما ترجیح و اختیار یک مذهب، به این کیفیت قابل انطباق است. بر نظر آیه الله بروجردی که خواهم گفت، نه با روش معمول میان مذاهب که هر کدام خود را حق می‌دانند و دیگران را باطل، دامنه اختلاف را علاوه بر احکام به مسأله خلافت می‌کشاند.

شیعه‌ها، تاکنون صدها کتاب در اثبات خلافت بلا فصل و امامت منصوص علی (ع) و خاندانش نوشته و از مخالفان خود انتقاد کرده و می‌کنند. برای اثبات مطلب خود، به ذکر مثالب و بدعت‌های خلفا و ارباب مذاهب می‌پردازند و در این باره، حد و مرزی نمی‌شناسند.

از آن سوی، علمای اهل سنت و همچنین تا حدودی زیدیه از هجوم بر مذهب شیعه در کلیه ابعاد اعتقادی و فقهی چیزی فرو گذار نمی‌کنند، و آنان را بدعت گذار و حتی خارج از اسلام می‌دانند!

مسئله خلافت مورد نیاز مسلمانها نیست که ما وقت خود را صرف آن کنیم و از آنچه مورد نیاز است باز بمانیم. از طرفی در مرجعیت علمی، بیشتر روی فقه و احکام تکیه می‌فرمود و سایر مسائل اعتقادی مورد خلاف را مطرح نمی‌کرد. بنابراین، این عالم بزرگ که عمری درباره اختلاف مسلمانها و طرق تقریب مذاهب، اندیشیده بود، بهترین و سالمترین و نزدیکترین راه تقریب را منحصر کردن دعوی شیعه بر مرجعیت علمی ائمه اهل بیت (ع) و سکوت از سایر جهات می‌دانست.

نتیجه این نظر در واقع گشودن راهی برای قانع کردن همه مسلمین بر مذهب اهل بیت (ع) و مطابق نظر سوم ترجیح و اختیار یک مذهب است. اما به گونه‌ای که ابداً حساسیت دیگران را بر نمی‌انگیزد، بلکه آنان را به بررسی و مطالعه وادار می‌دارد. در عین حال، هیچ اصلی از اصول مذهب شیعه را هم فدای تقریب نکرده است. پس، نقطه اشتراک این طرح، با نظر سوم، در طرح عاقلانه مذهب امامیه در حد ضرورت زمان است و لا غیر. بنابراین طرح، قهراً نوبت به آن همه بحث‌های کلامی و جار و جنجال‌های متکلمین در مسئله امامت و خلافت و رد و ایرادها و ذکر مثالب و بدعتها و تکرار تهمت‌ها و اهانت‌ها، نمی‌رسد.

آیه الله بروجردی، در عین حالی که اصلی از اصول مذهب خود را انکار و مذاهب دیگر را هتک نکرده، راه را برای بررسی منصفانه مذهب اهل بیت (ع) و دیگر مذاهب

هموار و زمینه را برای تبادل نظر جهت کشف حقیقت آماده نموده است.

وی در تحکیم مسلک خود، طلاب درس را به مطالعه فقه و حدیث و رجال اهل سنت ترغیب می‌فرمود، تا متقابلاً طلاب ما از کوششها و تلاشها و مساعی علمی و آراء فقهی آنان کاملاً با خبر شوند و بی‌جهت همه چیز را انکار ننمایند و صد در صد آنان را باطل و خود را حق ندانند، نقاط مشترک آن مذاهب با مذهب شیعه را در قلمرو علوم اسلامی و حدود اتفاق و اختلاف آنان را دریابند.

پس آیه الله بروجردی، از یک سو اهل سنت را به مطالعه منصفانه در مآخذ فقه و حدیث شیعه و از سوی دیگر علمای شیعه را به مطالعه و ارزیابی منصفانه فقه و حدیث اهل سنت دعوت می‌کرد. روش علمی خود او هم در درس، همین بود. اما نظر ابن ابی الحدید که به محوریت علی (ع) پس از پیغمبر (ص) اعتراف می‌کند، اگر حقیقتاً محوریت او را در کلیه امور یعنی در احکام، عقاید، سیاست و خلافت بدانند، این عین نظر شیعه امامیه است، تفاوت در این است که «ابن ابی الحدید» ادعا می‌کند علی (ع) خلافت خلفای پیش از خود را پذیرفت و از همین راه، خلافت آنان را مشروع می‌داند، و در شرح نهج البلاغه جا به جا از این عقیده دفاع و انتقاد علی (ع) را از آنان توجیه می‌کند.

حقیقت آن است که من شیخاً استنباط کردم، مرحوم آیه الله بروجردی در مقایسه با مرجعیت علمی ائمه (ع)، منصب خلافت و سیاست را آن قدرها اهمیت نمی‌داد، خلفا را از باب مصلحت اسلامی قبول داشت و آنها را تأیید می‌کرد. این عقیده از مطاوی برخی از سخنان مرحوم کاشف الغطاء در مقالات رساله الاسلام و سید شرف‌الدین در *الفصول المهمه* بر می‌آید.

حال، این عقیده یا ناشی از آن است که علی (ع) مصلحت اسلام را در واگذاری امر خلافت به خلفا دانسته است و یا اینکه خیر، فعلاً مصلحت اسلام است که ما چنین بگوئیم و غائله را ختم کنیم. آیه الله بروجردی و همچنین علامه سمنانی، مسلماً با

احتمال دوم موافق بودند یعنی می‌گفتند مصلحت اسلام چنین اقتضاء دارد که ما چنین داوری کنیم.

اما احتمال اول، که حقیقتاً علی (ع) خلافت آنها را پذیرفته، اگر مقصود آن است که علی (ع) ظاهراً سکوت و حتی آنها را تأیید کرده، که این مطلب را از لحاظ تاریخ مسلم است، ولی اگر مقصود آن است که علی (ع) واقعاً بر خلافت آنان صحنه گذارده، این مطلبی است که ابن ابی الحدید و علامه سمنانی هر دو صریحاً آن را ادعا می‌کنند، ولی نظر آیه الله بروجردی در این خصوص معلوم نیست. نقطه مجهول دیگری در سخن علامه سمنانی آمده است که خلفا هم امامت علی (ع) را قبول داشته‌اند، که خود قابل بحث است.

پس این که میان امامت و خلافت فرق بگذاریم و امامت ائمه (ع) یعنی مرجعیت علمی آنان را و نیز خلافت خلفا را هم حق بدانیم که علامه سمنانی و ابن ابی الحدید می‌گویند، تا حدودی که گفته شد با نظر آیه الله بروجردی موافق است، و نه صد در صد.

۱۱ - طرح دارالتقریب بین المذاهب الإسلامیة: این مؤسسه، در سال ۱۳۲۷ شمسی برابر ۱۳۶۸ قمری توسط عده‌ای از بزرگان شیعه و اهل سنت در قاهره تأسیس گردید. یکی از مؤسسان و بلکه مؤسس اصلی آن علامه شیخ محمدتقی قمی (م ۱۴۱۲ هـ) بود که سالها در مصر اقامت کرد و با تماسهای دائم با شیوخ ازهر و شخصیت‌های علمی، افراد صالح را برای مسأله تقریب مذاهب، شناسائی نموده با آنها طرح دوستی ریخت، پس از مطالعه و بررسی دقیق، به اتفاق شیخ عبدالمجید سلیم و شیخ محمود شلتوت و دیگران مرکزی را به نام دارالتقریب بین المذاهب الإسلامیة و جماعتی را به نام جماعه تقریب بین المذاهب الإسلامیة تأسیس، و اساسنامه‌ای برای کار خود تدوین کردند.

در اساسنامه، عمده بر عدم حصر مذاهب در یک مذهب و بر این که مذاهب معروف، ناشی از اجتهاد پیشوایان آنها بوده و با رعایت احترام متقابل بین خود، می‌توانند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، تأکید شده بود. آن جماعت مسلمانها را

از دامن زدن به اصلاحات مذهبی و سیاسی و از دشمنی با هم باز می‌داشتند. میان مسایل قطعی و ضروری دین و مورد اتفاق مذاهب اسلامی، و مسایل نظری و قابل اجتهاد و اختلاف فرق می‌گذارند. دسته اول را مایه وحدت امت دانسته قبول یا رد آنها را ملاک اسلام و کفر دانسته، دسته دوم را قلمرو اجتهاد و اظهار نظر صاحبان رأی دانسته اختلاف در آنها را باعث کفر و فسق نمی‌دانستند. آنان، علما و نویسندگان را توصیه می‌کردند که قبل از قلم به دست گرفتن، مصالح اسلامی را در نظر بگیرند، چیزی ننویسند که مصلحت عالم اسلام را زیر سؤال ببرد. ایشان عمدتاً روی مذاهب فقهی (که من سهواً سر آن را خواهم گفت) تکیه می‌کردند و به مسائل کلامی و بحثهای مربوط به خلافت آن قدرها مجال بحث نمی‌دادند. این بحثها را مربوط به گذشته می‌دانستند. در هر نقطه از جهان اسلام، که میان دو فرقه اختلاف به وجود می‌آمد. در آن دخالت می‌کردند و آنان را صلح می‌دادند.

دارالتقریب، علاوه بر این مجله، دوره کامل تفسیر مجمع البیان از امین الاسلام طبرسی (م ۵۴۸ ق) عالم بزرگ شیعه امامیه را با مقدمه ارزشمند «شیخ شلتوت» و نیز مقدمه علامه قمی به طور جالبی چاپ کرد. طبرسی دارای فکر تقریب و روشی معتدل بوده و در تفسیر خود به آراء و روایات شیعه و اهل سنت، احترام گذارده است. این تفسیر به اعتراف شیخ شلتوت بهترین تفسیر قرآن است.

«دارالتقریب» همانطور که قبلاً در شرح پیشنهاد آیه‌الله بروجردی، طرح دهم گفته شد، رساله «حدیث الثقلین» را منتشر کرد. یکی از کارهای عمده «دارالتقریب» فتوای با ارزش شیخ محمود شلتوت شیخ جامع ازهر وقت بود درباره جواز عمل به مذهب شیعه امامیه. از ایشان درباره عمل به مذهب شیعه و دیگر مذاهب اسلامی سؤال کرده‌اند، او جواب داده است: عمل به مذاهب مشهور اسلامی از جمله مذهب امامیه و مذهب زیدیه جایز است و خداوند مردم را به علم به یک مذهب مجبور نکرده است.

این فتوا در هنگام صدور، غوغایی بین علمای اسلام بر پا کرد، طبعاً شیعیان

خوشحال شدند و کم و بیش از آن تقدیر کردند، اما نه چنان که باید. ولی شنیده شد که برخی از علمای اهل سنت مخصوصاً وهابیه آن فتوا را رد کردند. سخن درباره این فتوا و واکنشهای گوناگون آن، شایان تدوین یک رساله یا یک کتاب است که تاکنون انجام نگرفته است. من تنها به دو نکته اشاره می‌کنم.

نکته اول بسیاری از شیعیان حتی برخی از علما و دانشمندان ما تصور کرده‌اند شیخ شلتوت اصل مذهب شیعه را از جمیع جهات حتی مسأله امامت را پذیرفته و شاید برخی چنین می‌پندارند که شیخ خود، از مذهب سنت عدول و مسلمانان را هم به این مذهب دعوت کرده است. لازم است بدانند مسأله چنین نبوده است. زیرا این نظر علاوه بر این که خلاف واقع است با شیوه کار «دارالتقریب» سازگار نیست.

«شیخ شلتوت» همان طور که از متن فتوا بر می‌آید قصدش این بود که میان مذاهب فقهی رایج از جمله مذهب امامیه و زیدیه، تخییر قائل شود و بگوید این مذاهب هر کدام ریشه و اصلی دارد و مبنی بر یک نوع اجتهاد و مستند به دلیل است، همانگونه که در انتخاب، مذاهب اربعه اهل سنت، مسلمانها مخیر هستند، این دو مذهب فقهی شیعه را هم می‌توانند مورد عمل خود قرار دهند و به اصطلاح «عمل به همه آنها مجزی است».

آنچه در این فتوا تازگی داشت تجویز عمل به فقه این دو مذهب شیعی بود از سوی یک فقیه سنی. وی ابداً نظر نداشت که مذهب کلام شیعه در خصوص مسأله امامت را تصویب کند و یا کسی را از مذهب سنت به آن ارجاع دهد. خیر، شیخ شلتوت در نوشته‌های خود، به مذهب سنت ملتزم است و بخصوص در تفسیر سوره براءت در «مجله رساله الاسلام» درباره علی (ع) و ابوبکر بیان خاصی دارد که یکی را مظهر صلح و دیگری را مظهر قهر و غضب می‌داند.

او نیز مانند دیگر علمای اهل سنت به پاره‌ای از معتقدات شیعه در کتاب *العقیده و الشریعه* ایراد گرفته است.

بگذریم از این که من برخی از افراد را دیده‌ام که حتی همین اندازه فتوای او را بر جواز عمل به مذهب امامیه نمی‌پسندیدند و می‌گفتند: مذهب ما حق است و نیاز به فتوای شلتوت ندارد! البته عقیده‌ها مختلف است «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (الاسراء، ۸۴). اما انصافاً «شیخ شلتوت» بر تشیع و بر اسلام، حقی عظیم دارد و باید فتوای او را فصل جدیدی در تاریخ اسلام و تشیع به شمار آوریم.

نکته دوم قبلاً وعده دادیم درباره‌ی اساس عقیده‌های «شیخ شلتوت» مبنی بر اینکه مسلمانها در عمل به مذاهب مشهور فقهی مخیر هستند، بحث کنیم که این فکر با مبانی علمی مذاهب چگونه وفق می‌دهد؟ قبلاً لازم است بدانیم، همان طور که طی قرونتمادی بین شیعه و اهل سنت نقار وجود داشته و هنوز هم این نقار به شدت ادامه دارد، در بین پیروان و علمای خود اهل سنت هم وضع چنین بوده است، نزاعها و جنگهای علمی و گاهی نبردهای میدانی میان این مذاهب بخصوص میان حنفیه و شافعیه و نیز میان این دو مذهب با حنابله (پیروان احمد حنبل، م ۲۱۴ هـ) در ایران و عراق و مصر و شام و دیگر بلاد اسلامی. سابقه داشته و هنوز هم در گوشه و کنار وجود دارد. تا اینکه در قرن اخیر بخصوص از عصر شیخ محمد عبده (م ۱۳۲۰ ق) پرده‌های تعصب دریده و غبارهای جهالت برداشته شد و تدریجاً میان پیروان مذاهب اربعه که قبلاً از سوی دولتهای اسلامی به رسمیت شناخته شده بودند، روح دوستی و آشتی برقرار گردید. و اینک در برخی از کشورهای اسلامی و از همه بیشتر در مصر که تقریباً پایبندی به یک مذهب دارند، کم رنگ می‌گردد.

لجنة فتاوى «جامع الازهر» قاهره مرکب از فقهای چهار مذهب است و به همه این مذاهب فتوا می‌دهد.

از قول شیخ جاد الحق شیخ جامع الازهر در حال حاضر، نقل شده که او به برخی علمای شیعه که از وی دیدن کردند، گفته بود: ما اهل سنت پیش از این یکدیگر را کافر می‌دانستیم ولی حالا آن تعصبات وجود ندارد و همه را حق می‌دانیم. حامیان

تقریب مذاهب فقهی و طرفداران دارالتقریب می‌خواهند همین روحیه مسالمت‌آمیز را بین شیعه و اهل سنت به وجود آورند و فتوای «شیخ شلتوت» نمودار همین روحیه تقریبی است.

اما مبنای علمی این فتوا آن است که مسائل اختلافی فقه اسلامی ناشی از اختلاف اجتهاد مجتهدین است زیرا مسلماً در این قبیل مسائل مانند مسائل قطعی و اتفاقی و ضروری مانند وجوب پنج نماز در شب و روز، وجوب روزه در تمام ماه رمضان، وجوب حج یکبار در عمر، شرط طهارت در نماز و صدها مسأله از این قبیل، دلیل قطعی و اتفاق نظر وجود نداشته و از اول، مورد اختلاف بوده است.

بنابر این فرض، حق این است که اگر مجتهد به فتوای خود قطع پیدا کرده و احتمال خطا در آن نمی‌دهد و فتاوی مختلف آن را چه از سوی علمای مذهب خود یا از سوی دیگر مذاهب از روی قطع و یقین خطا می‌داند، در این صورت قول به تخییر میان فتوای خود و دیگران جایز نیست ولی نظر به اینکه مبانی فقه در مسائل اختلافی غالباً و شاید در سطح مذاهب اسلامی، دائماً غیر قطعی است و عمدتاً ظنی است، پس اگر علمای مذاهب کوشش خود را بخرج داده و به اصطلاح «استفراغ وسع» کرده‌اند، برای یک عالم مصلح، جائز است که بگوید، هیچ کدام بر دیگری رجحان ندارد، همان طور که مجتهدین ما در رساله‌های عملیه می‌گویند اگر چند مجتهد از لحاظ علم مساوی باشند، مردم در تقلید آنان مخیر هستند.

حال، اگر بپرسید علمای شیعه هم می‌توانند چنین فتوایی بدهند؟ می‌گوییم در مسائل قطعی که به ضرورت مذهب ثابت گردیده چنین فتوایی نمی‌توانند بدهند کما اینکه علمای سایر مذاهب هم در این قبیل مسائل قطعی نمی‌توانستند فتوا به تخییر بدهند. اما در غیر این مسائل، نباید مانعی وجود داشته باشد مخصوصاً با توجه به این که کمتر مسأله‌ای در فقه وجود دارد که رأی فقهای شیعه با یکی از فقهای اهل سنت موافق نباشد.

درباره تاریخچه «دارالتقریب» در مقالات خود به تفصیل بحث کرده‌ام، به هر حال

حرکت مقدس و پر برکتی بود ولی حرکتی مستعجل و ناپایدار. مقالات «رسالة الإسلام» که از سوی بزرگترین علمای آن عصر نوشته شده است برای همیشه می‌تواند الهام بخش علما و مصلحان جهان اسلام، و منادیان وحدت و تقریب مذاهب باشد.

